

درس سیزدهم: گردآفرید

۱. گردآفرید: نام دختر گزدهم، پهلوان ایرانی / ۲. شیرزن: زن دلیر و شجاع (تشبیه و کنایه) / ۳. گزدهم: پهلوان ایرانی، فرمانروای دژ سپید در مرز ایران و توران / ۴. برجسته: ممتاز، عالی / ۵. گیراترین: موثرترین، جذابترین / ۶. رهسپاری: رفتن، راهی شدن، روانه شدن / ۷. سهراب: پهلوان تورانی – ایرانی، که پدرش رستم و مادرش تهمنه دختر شاه سمگان است. وی برای یافتن پدر به ایران حمله کرد و در نهایت به دست پدر کشته شد. / ۸. توران: سرزمینی است منسوب به تور پسر فریدون در آن سوی رود جیحون. جنگ‌های ایرانیان و تورانیان، بخش مهم داستان‌های ملی ما را تشکیل می‌دهد / ۹. دژ*: قلعه / ۱۰. سرسختانه: شدید / ۱۱. درآمدن: وارد شدن (معنی خارج شدن هم می‌دهد) / ۱۲. هجیر: فرمانده دژ سپید / ۱۳. رویداد: حادثه، اتفاق / ۱۴. دژنشینان: ساکنان دژ / ۱۵. سراسیمه: پریشان، آشفته / ۱۶. واقعه: حادثه، اتفاق / ۱۷. مایه ننگ: باعث بی‌آبرویی / ۱۸. برمی‌آشوبد: خشمگین می‌شود / ۱۹. رزمگاه: میدان رزم

گردآفرید، پهلوان شیرزن^۲ حماسه ملی ایران، دختر گزدهم^۳ است. گردآفرید دلاور با اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته^۴ و یکی از گیراترین^۵ زنان شاهنامه است. در رهسپاری^۶ سهراب^۷ از توران^۸ به سوی ایران، هنگامی که وی در جست‌وجوی پدرش، رستم است، با او آشنا می‌شویم. در مرز توران و ایران، دژی^۹ به نام سپیددژ است. گزدهم که یک ایرانی و پهلوانی سالخورده است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه‌ای^{۱۰} می‌ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن^{۱۱} به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر^{۱۲}، سهراب پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد^{۱۳}، دژنشینان^{۱۴} را سراسیمه^{۱۵} می‌سازد اما گردآفرید این واقعه^{۱۶} را مایه ننگ^{۱۷} می‌داند و برمی‌آشوبد^{۱۸} و خود به نبرد او می‌رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه^{۱۹} در می‌آید و نبرد میان آن دو در می‌گیرد:

۱. دختر گزدهم: گردآفرید / ۲. سالار*: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم [اینجا منظور هجیر است] / ۳. انجمن: گروه، سپاه (آن انجمن: منظور سپاهیان دژ سپید است) / ۴. کم گشتن: کم شدن، اسیر شدن (کنایه) / ۵. برسان: مانند، همچون / ۶. به جنگ اندرون: در جنگ (دو حرف اضافه برای یک متمم) / ۷. نامدار: سرشناس، بلندآوازه / ۸. کجا: که / ۹. زمانه: روزگار / ۱۰. ناورید: نیاورد، نزیاید (زمانه ز مادر چنین ناورید: کنایه از اینکه بی‌نظیر بود).

که سالار^۲ آن انجمن^۳، گشت کم^۴

۱. چو آگاه شد دختر گزدهم^۱

همیشه به جنگ اندرون^۶، نامدار^۷

۲. زنی بود برسان^۵ گردی سوار

زمانه^۹ ز مادر، چنین ناورید^{۱۰}

۳. کجا^۸ نام او بود «گردآفرید»

معنی: وقتی دختر گزدهم، باخبر شد که سردار آن سپاه (سپاه دژ سپید) اسیر شده است، زنی مثل پهلوانی جنگجو بود و همیشه در جنگ‌آوری معروف بود که نامش گردآفرید بود و در هیچ روزگاری چنین دختری از مادر زاده نشده بود! (سه بیت موقوف‌المعانی هستند).

مفهوم: توصیف جنگاوری گردآفرید / بی‌مانند بودن گردآفرید

آرایه: تشبیه: گردآفرید به گرد (پهلوان) / مراعات نظیر: گرد، سوار و جنگ / اغراق: بزرگنمایی در توصیف گردآفرید / تشخیص: زمانه چنین دختری نیاورده

دستور: دو حرف اضافه برای یک متمم: به جنگ اندرون / بود. / نقش دستوری «گردآفرید»: مسند /

۱. ننگ: عیب، عار، سرشکستگی / ۲. کار هُجیر: منظور همان شکست خوردن و اسیر شدن هجیر است / ۳. لاله رنگش: رنگ همچو لاله‌اش، رنگ سرخ چهره او / ۴. به کردار قیر شدن: سیاه شدن، کنایه از شرمساری بسیار (به کردار: مانند) /

۴. چنان ننگش آمد ز کار هُجیر^۲ که شد لاله^۳ رنگش به کردار قیر^۴

معنی: آن چنان از شکست و اسارت هجیر شرمگین شد که رنگ سرخ و لاله‌گونش مثل قیر، سیاه شد.

مفهوم: شرمساری و ناراحتی گردآفرید از شکست هجیر / غیرتی شدن

آرایه و دستور: تشبیه: مانند کردن رنگ سرخ چهره به لاله – لاله‌رنگ به قیر / تضاد: لاله‌رنگ و قیر / جناس: رنگ و ننگ / شیوه بلاغی: تقدّم فعل بر متمم در مصراع اول و تقدّم فعل بر نهاد و مسند در مصراع دوم

۱. درع*: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند، زره / ۲. آن کار: جنگ / ۳. درنگ: سستی، تعلل

۵. پیوشید درع^۱ سواران جنگ نبود اندر آن کار^۲، جای درنگ^۳

معنی: (بلافاصله) زره جنگجویان را پوشید؛ چون در آن کار (جنگ) سستی و درنگ جایز نبود!

مفهوم: شجاعت و دلاوری گردآفرید / غیرت و وطن‌دوستی

آرایه و دستور: مراعات نظیر: درع، سواران و جنگ / نقش «درع»: مفعول /

۱. فرود آمد: پایین آمد / ۲. کمر: کمر بند / ۳. میان: کمر (کمر بر میان بستن: آماده کاری شدن (کنایه) / ۴. بادپا*: اسب تندرونده

۶. فرود آمد^۱ از دژ به کردار شیر^۲ کمر^۳ بر میان^۳، بادپایی^۴ به زیر

معنی: گردآفرید در حالی که کمر بند بر کمر بسته و بر اسب تیزرویی سوار شده بود، مانند شیر، از قلعه پایین آمد.

مفهوم: توصیف قدرت جنگاوری

آرایه: تشبیه: گردآفرید به شیر / جناس: شیر و زیر /

۱. چو گرد آمدن: با سرعت آمدن (کنایه) / ۲. رعد: تندر، رعدوبرق / ۳. ویله*: صدا، آواز، ناله (ویله کردن*: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن) /

۷. به پیش سپاه اندر آمد چو گرد^۱ چو رعد^۲ خروشان یکی ویله^۳ کرد

معنی: گردآفرید به سرعت، به پیش سپاه دشمن آمد و همانند تندری خروشان، فریاد بلندی کشید.

مفهوم: سرعت و قدرت‌نمایی

آرایه: تشبیه: گردآفرید به گرد و رعد / تشخیص: خروش و فریاد رعد / جناس: گرد و کرد /

دستور: دو حرف اضافه برای یک متمم: به پیش سپاه اندر (البته «اندرآمد» هم درست است) /

۱. گردان: پهلوانان / ۲. کارآزموده: باتجربه، جنگ‌آزموده (کنایه) / ۳. سران: استعاره از پهلوانان و بزرگان /

۸. که گردان^۱ کدامند و جنگ آوران^۲ دلیران و کارآزموده^۳ سران^۳

معنی: که پهلوانان و جنگجویان و دلاوران و بزرگان جنگ‌آزموده شما چه کسانی هستند؟ (تا من با آنان بجنگم)

مفهوم: رجز خوانی و مبارزه‌طلبی / شجاعت گردآفرید

آرایه: واج‌آرایی: «ن» و «ا» / مراعات نظیر: دلیران، جنگ‌آوران، گردان، سران /

دستور: نوع ترکیب «کارآزموده سران»: ترکیب وصفی مقلوب (سران کارآزموده) / نقش «کدام»: مسند /

۱. **سهراب:** پسر رستم از تهمینه/ ۲. **شیراوژن*:** شیرافکن، کنایه از بسیار دلاور و قدرتمند / ۳. **لب به دندان گزیدن:** کنایه از حیرت کردن، مصمم شدن برای نابودی حریف

۹. چو سهراب^۱ شیراوژن^۲، او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید^۳

معنی: وقتی که سهراب دلاور او را دید، خندید و بسیار تعجب کرد که کسی برای نبرد با او آمده است. (برای نبرد با او مصمم شد).

مفهوم: اظهار تعجب / اظهار شادی و شغف به خاطر پیدا شدن رقیب / مصمم شدن برای نابودی رقیب

آرایه و دستور: مراعات نظیر: لب و دندان، خندید و گزید / نوع فعل بخندید و بدید: ماضی ساده (ویژگی سبکی)

۱. **دمان*:** خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک [کنایه از خشمناک] / ۲. **دُخت:** دختر / ۳. **کمندافکن*:** کمنداندا [کنایه از جنگاور] [دخت کمندافکن کنایه از گردآفرید] / ۴. **به زه کردن کمان:** زه کمان را وصل کردن، کنایه از آماده جنگ شدن (زه: چله کمان) / ۵. **گشودن بر:** آماده تیراندازی شدن، کمان را کشیدن، کنایه (بر: سینه، آغوش) / ۶. **بُند مرغ را پیش تیرش گذر:** در تیراندازی مهارت بسیار زیادی داشت (کنایه) (نوع «را»:

رای متممی: برای مرغ پیش تیرش گذر نبود؛ البته در اصل رای مالکیت است!)

۱۰. بیامد دمان^۱ پیش گردآفرید چو دُخت^۲ کمندافکن^۳ او را بدید،

۱۱. کمان را به زه کرد^۴ و بگشاد بر^۵ بُند مرغ را پیش تیرش گذر^۶

معنی: سهراب با خشم و خروش پیش گردآفرید آمد. هنگامی که دختر جنگاور (گردآفرید) او را دید کمان را آماده کرد و کشید. مهارت او در تیراندازی چنان بود که حتی پرنده نمی توانست از پیش تیر او سالم عبور کند. (دو بیت موقوف المعانی هستند).

مفهوم: شجاعت و مهارت گردآفرید در تیراندازی

آرایه و دستور: مراعات نظیر: کمان، زه، تیر / نقش دستوری «بر»: مفعول

۱. **به سهراب بر:** به سهراب (دو حرف اضافه برای یک متمم) / ۲. **گرفتن:** شروع کردن / ۳. **چپ و راست:** تضاد و مجاز از همه طرف / ۴. **جنگ سواران:** جنگی که شایسته پهلوانان است، جنگ دلاورانه /

۱۲. به سهراب بر^۱، تیرباران گرفت^۲ چپ و راست^۳، جنگ سواران گرفت^۴

معنی: گردآفرید شروع به انداختن تیرهای فراوان به سمت سهراب کرد و مانند جنگجویان ماهر از همه طرف، شروع به حمله کرد.

مفهوم: تیراندازی به سمت سهراب و آغاز جنگ / سرعت و مهارت گردآفرید در جنگ

آرایه و دستور: تضاد: چپ و راست / مراعات نظیر: تیر باران و جنگ / اغراق: تیرباران (بارانی از تیر)

۱. **آمدش ننگ:** ننگش آمد / ۲. **برآشفت:** خشمگین شد / ۳. **تیز:** سریع، تند /

۱۳. نکه کرد سهراب و آمدش ننگ^۱ برآشفت^۲ و تیز^۳ اندر آمد به جنگ

معنی: سهراب گردآفرید را نگاه کرد و از این که کسی به او حمله کرده احساس ننگ کرد. خشمگین شد و به سرعت آمد تا جنگ کند.

آرایه و دستور: جناس: ننگ و جنگ / نقش دستوری «ش» در آمدش ننگ: مضاف الیه / نقش «تیز»: قید /

۱. **برسان:** مثل، مانند / ۲. **بردمیدن*:** خروشدن، حمله کردن /

۱۴. چو سهراب را دید گردآفرید که بر سان^۱ آتش همی بردمید^۲

معنی: وقتی گردآفرید سهراب را دید که مثل آتش، با خشم، به او حمله ور شد... (موقوف المعانی)

مفهوم: سرعت و شدت حمله / خشم زیاد سهراب

آرایه و دستور: تشبیه: سهراب به آتش / واج آرای: تکرار صامت «د» / شیوه بلاغی: در جمله اول فعل بر نهاد مقدم شده است.

۱. **عنان:** افسار، دهانه / ۲. **سنان:** سرنیزه، تیزی هر چیز / ۳. **تاب:** چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می‌باشد. [پراز تاب کردن **عنان** و **سنان:** ایجاد ترس و فریب و آماده حرکت و حمله شدن (کنایه) /

۱۵. سرنیزه را سوی سهراب کرد **عنان** و **سنان** را پراز تاب کرد

معنی: (گردآفرید) سرنیزه را به طرف سهراب گرفت و افسار اسب و نیزه را برای فریب و ترساندن سهراب به پیچ و تاب و حرکت درآورد.

مفهوم: توصیف مهارت‌های جنگی گردآفرید

آرایه: جناس ناهمسان: **عنان** و **سنان** / **مراعات نظیر:** نیزه و **سنان** /

۱. **بدخواه:** دشمن / ۲. **چاره‌گر:** کسی که با حيله و تدبیر کارها را به سامان کند؛ مدبّر /

۱۶. برآشت سهراب و شد چون پلنگ **چو بدخواه** او **چاره‌گر** بد به جنگ

معنی: سهراب خشمگین و مانند پلنگ آماده حمله شد؛ چون دشمنش در جنگ کاردان و زیرک بود.

مفهوم: مهارت گردآفرید در جنگ و عصبانیت سهراب از او / خشم و آمادگی سهراب برای حمله

آرایه و دستور: تشبیه: سهراب به پلنگ / **واج‌آرایی:** تکرار صامت‌های «ر» و «ب» / **نقش دستوری:** «چاره‌گر»: مسند

۱. **زره:** جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند / ۲. **یک به یک:** سراسر، تماماً (قید) / ۳. **بردردید:** پاره کرد، پاره شد.

۱۷. بزدد بر کمر بند گردآفرید **زره** بر برش، یک به یک، **بردردید**

معنی: (سهراب) با نیزه، ضربه‌ای بر کمر بند گردآفرید زد و زره تنش را کاملاً پاره کرد. (زره در تنش کاملاً پاره شد)

مفهوم: قدرت جنگاوری و سرعت عمل سهراب

آرایه: جناس همسان: بر (حرف اضافه) و بر (اسم) / **واج‌آرایی:** صامت‌های «ب، ر» /

دستور: شیوه بلاغی: تقدّم فعل در مصراع اول (بر کمر بند گردآفرید بزدد) /

۱. **پیچیدن:** دور زین پناه گرفتن، (به درد و رنج دچار شدن هم معنی می‌دهد) / ۲. **تیغ:** شمشیر / ۳. **میان:** کمر، مجاز از کمر بند / ۴. **برکشید:** بیرون آورد. /

۱۸. چو بر زین پیچید گردآفرید **یکی تیغ** تیز از **میان** **برکشید**

معنی: وقتی گردآفرید خود را بر روی زین اسب انداخت (یا: روی زین دچار سختی و عذاب شد) شمشیر تیزی از کمر بندش بیرون کشید.

مفهوم: اول دفاع و بعد آمادگی برای حمله

آرایه: جناس ناهمسان: تیغ و تیز /

دستور: نقش «یکی»: صفت شمارشی برای «تیغ» / **نقش دستوری:** «تیغ»: مفعول /

۱. **به دو نیم کردن:** کنایه از شکستن / ۲. **از بر:** روی، بالای / ۳. **برخواست گرد:** با سرعت حرکت کرد، به سرعت فرار کرد (کنایه) /

۱۹. بزدد نیزه او به دو نیم کرد **نشست از بر** **اسپ** و **برخواست گرد**

معنی: گردآفرید ضربه‌ای زد و نیزه سهراب را شکست (و چون توان جنگ با او را نداشت) روی اسب خود نشست و به سرعت حرکت (فرار) کرد.

مفهوم: فرار پس از حمله

آرایه: جناس: کرد و گرد / **تضاد:** نشست و برخاست /

دستور: نقش دستوری «نیزه»: مفعول /

۱. آورد*: جنگ، نبرد، کارزار / ۲. بسنده*: سزاوار، شایسته، کافی، کامل (بسنده بودن با چیزی*: توانایی مقابله داشتن) / ۳. روی از کسی بیچیدن: روی برگرداندن، شکست را پذیرفتن (کنایه) / ۴. برگاشتن*: برگردانیدن

۲۰. به آورد^۱ با او بسنده^۲ نبود بیچید از روی^۳ و برگاشت^۴ زود

معنی: گردآفرید از نظر جنگاوری توان مقابله با سهراب را نداشت؛ بنابراین از جنگ با او منصرف شد و اسبش را برگردانید تا فرار کند.

مفهوم: از پس حریف نیامدن و عقب نشستن /

۱. سپهبد: سردار لشکر، فرمانده سپاه، منظور سهراب / ۲. اژدها: استعاره از اسب (عنان را به کسی یا چیزی سپردن: کنایه از اختیار دادن به او) اینجا اسب را تازاندن)) / ۳. روشنایی بردن از جهان: کنایه از شدت حمله و سرعت حرکت (از شدت گرد و غبار حاصل از حرکت اسب، جهان تاریک شد.) /

۲۱. سپهبد^۱، عنان^۲ را سپرد به خشم از جهان، روشنایی^۳ ببرد

معنی: سهراب سپهسالار، افسار اسب را رها کرد و چنان خشمگینانه تاخت و گرد و خاک به پا کرد که جهان را در تاریکی فرو برد.

مفهوم: توصیف خشم و سرعت حمله سهراب

آرایه و دستور: اغراق: بزرگمایی در شدت خشم و سرعت حرکت سهراب /

دستور: نوع «را» در مصراع اول: رای متممی به معنی «به» (اژدها را: به اژدها) / نقش دستوری «روشنایی»: مفعول /

۱. تنگ: نزدیک (به تنگ اندرش: به تنگش، بسیار نزدیکش، دو حرف اضافه برای یک متمم) / ۲. خود: کلاه جنگی /

۲۲. چو آمد خروشان به تنگ^۱ اندرش بجنید و برداشت خود^۲ از سرش

معنی ۱: وقتی سهراب فریادزنان به نزدیک گردآفرید رسید، با حرکتی سریع کلاه جنگی را از سر او برداشت.

معنی ۲: وقتی سهراب فریادزنان به نزدیک گردآفرید رسید، گردآفرید با حرکتی تند کلاه جنگی را از سر خودش برداشت.

مفهوم: سرعت عمل سهراب در مبارزه (چاره‌گری گردآفرید برای کشته نشدن)

آرایه و دستور: تناسب: خود و سر / شیوه بلاغی: در هر دو جمله فعل بر قید و متمم مقدم شده است. / نقش دستوری «خود»: مفعول

۱. درفشان: تابان، روشن، درخشان (درفشان شدن: درخشیدن) /

۲۳. رها شد ز بند زره موی اوی درفشان^۱ چو خورشید شد، روی اوی

معنی: موی گردآفرید از بند زره آزاد شد و چهره او مثل خورشید، درخشان شد (آشکار شد).

مفهوم: توصیف زیبایی گردآفرید.

آرایه: تشبیه: روی به خورشید / جناس ناهمسان: روی، اوی، موی / تضاد: رها و بند / اغراق: بزرگمایی در توصیف زیبایی گردآفرید.

۱. کاو: که او / ۲. از در: در خور، سزاوار، لایق / ۳. افسر*: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی /

۲۴. بدانست سهراب، کاو^۱ دخترست سر و موی او از در^۲ افسرست^۳

معنی: سهراب فهمید که او دختر است و سر و مویش شایسته تاج شاهی است. (قیافه او به شاهزاده‌ها می‌خورد)

آرایه: مراعات نظیر: سر و موی و افسر / جناس: سر و در

۱. شگفت آمدش: تعجب کرد / ۲. آوردگاه: معرکه، میدان جنگ /

۲۵. شگفت آمدش؛ گفت از ایران سپاه / چنین دختر آید به آوردگاه؟!۲

معنی: سهراب شگفت زده شد و با خود گفت: آیا از سپاه ایران چنین دختری به میدان جنگ می آید؟!

مفهوم: حیرت سهراب از دیدن یک زن زیبای جنگجو

آرایه و دستور: واج آرایی: تکرار مصوت بلند «ا» / ترکیب اضافی مقلوب: ایران سپاه، یعنی سپاه ایران

۱. فتراک*: ترک بند، تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند. / ۲. پیچان کمند: کمند پیچان، کمند پیچ در پیچ (ترکیب وصفی مقلوب) /

۲۶. ز فتراک^۱ بگشود پیچان کمند^۲ / بینداخت و آمد میانش به بند

معنی: سهراب از ترک بند زین، کمند پیچ در پیچ (بلند) خودش را باز و پرتاب کرد و کمر گردآفرید در کمند، گیر کرد. (گردآفرید گرفتار شد)

آرایه و دستور: مراعات نظیر: فتراک، کمند، بند / نقش دستوری «پیچان کمند»: مفعول

۱. رهایی جستن: کنایه از دوری نمودن، فرار کردن / ۲. ماه روی: کنایه از زیبا (تشبیه درون واژه ای)

۲۷. بدو گفت کز من رهایی مجوی^۱ / چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟^۲

معنی: سهراب به او گفت که برای رهایی از دست من تلاش نکن. ای زیبارو، چرا به دنبال جنگیدن هستی؟!

مفهوم: صلح جویی

آرایه و دستور: تشبیه: روی به ماه (ماهروی) / نقش ماه روی: منادا

۱. به دام آمدن: کنایه از شکار کردن / ۲. گور: گورخر، مجاز از شکار / ۳. چنگ: مجاز از دست / ۴. مشور: کوشش نکن، دست و پا نزن /

۲۸. نیامد به دام^۱ به سان تو گور^۲ / ز چنگم^۳ رهایی نیابی، مشور^۴

معنی: تا کنون گورخری زیبا مثل تو به دامم نیفتاده بود. بیهوده تلاش نکن؛ چون نمی توانی از دستم فرار کنی!

مفهوم: دعوت به آرامش

آرایه و دستور: تشبیه: گردآفرید به گور / تضاد: دام و رهایی / نقش «م» در دامم و چنگم: در هر دو مضاف الیه

۱. آویختن: جنگیدن، گرفتار شدن، عاشق شدن / ۲. چاره: حيله و تدبیر (مر آن را ... ندید: درمان آن را در چاره جویی دید) («را»ی فک اضافه)

۲۹. بدانست کاویخت^۱ گردآفرید / مر آن را جز از چاره، درمان^۲ ندید

معنی ۱: گردآفرید فهمید که گرفتار شده است و تنها راه رهایی را به کار بردن مکر و نیرنگ دید. (معانی زیر هم دور از ذهن نیست):

معنی ۲: گردآفرید فهمید که سهراب دلبسته او شده است و راه حل آن را در حيله و چاره جویی دید.

معنی ۳: گردآفرید می توانست جنگ کند، ولی علاج کار را تنها در استفاده از نیرنگ دید.

مفهوم: چاره اندیشی برای رهایی

۱. روی بنمود: ایهام دارد: ۱. چهره اش را نشان داد. ۲. او را مخاطب قرار داد / ۲. به کردار: مانند (تشبیه: سهراب به شیر - منادا: دلیر)

۳۰. بدو روی بنمود^۱ و گفت: «ای دلیر / میان دلیران به کردار^۲ شیر،

معنی: گردآفرید به سمت سهراب برگشت (او را مخاطب قرار داد) و گفت: ای دلاوری که میان دلاوران مانند شیر شجاعی ... (موقوف المعانی)

مفهوم: چرب زبانی و زبان بازی / چاره اندیشی

۱. **نظاره***: تماشاگر، بیننده / **۲. آهنگ***: حمله و جنگاوری [گرز و شمشیر و آهنگ: مجاز از وسایل جنگی]

۳۱. **دو لشکر، نظاره^۱ برین جنگ ما** **برین گرز و شمشیر و آهنگ^۲ ما**

معنی: دو لشکر، تماشاگر جنگ و حمله‌های ما با گرز و شمشیر و دیگر وسایل جنگی هستند.

آرایه و دستور: **مراعات نظیر**: جنگ و گرز و شمشیر / **حذف**: فعل جمله به قرینه معنوی حذف شده است.

۱. **گشایم**: می‌گشایم / **۲. گفت‌وگو**: کنایه از شایعه، حرف و حدیث (سپاه تو گردد پر از گفت‌وگوی: سپاهیان برای حرف درمی‌آورند، کنایه)

۳۲. **کنون من گشایم^۱ چنین روی و موی** **سپاه تو گردد پُر از گفت‌وگوی^۲**

معنی: اکنون من این چنین چهره و مویم را باز می‌کنم، سپاه تو پر از شایعه و سخنان بی‌ربط می‌شود.

مفهوم: حيله‌گری و ترساندن از آبروریزی

آرایه و دستور: **جناس ناهمسان**: روی و موی / **نقش «روی»**: مفعول / **نقش دستوری «پُر»**: مسند

۱. **گرد بر آوردن**: کنایه از جنگ و درگیری شدید (به ابر اندر: به ابر، دو حرف اضافه برای یک متمم) (ابر: مجاز از آسمان)

۳۳. **که با دختری او بـه دشت نبرد** **بدین سان به ابر اندر آورد گرد^۱**

معنی (آنها خواهند گفت که): سهراب، در میدان جنگ با یک دختر اینگونه به شدت جنگید!

مفهوم: حيله‌گری و فریب رقیب

آرایه: **اغراق**: گرد به ابر برآمدن /

۱. **دژ: قلعه** / **۲. به فرمان کسی بودن**: کنایه از تسلیم بودن / **۳. آشتی**: صلح / **۴. جنگ جستن**: کنایه از جنگیدن /

۳۴. **کنون لشکر و دژ^۱ به فرمان توست^۲** **نباید بر این آشتی^۳، جنگ جست^۴**

معنی: اکنون قلعه و سپاهیان و ساکنان آن تسلیم اختیار تو هستند؛ پس با وجود این صلح‌طلبی نباید به دنبال جنگ باشی!

مفهوم: چرب‌زبانی و حيله‌گری

آرایه و دستور: **تضاد**: آشتی و جنگ / **مراعات نظیر**: لشکر، دژ و جنگ /

۱. **عنان پیچیدن**: کنایه از برگشتن، تغییر مسیر دادن / **۲. سمند***: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (اینجا، مطلق اسب) /

۳۵. **عنان را پیچید^۱ گرد آفرید** **سمند^۲ سرافراز بر دژ کشید**

معنی: گرد آفرید برگشت و اسب ارزشمند خود را به سمت قلعه حرکت داد.

۱. **همی‌رفت**: می‌رفت / **۲. با او به هم**: به همراه او / **۳. درگاه**: جلوی در، آستانه

۳۶. **همی‌رفت^۱ و سهراب با او به هم^۲** **بیامد به درگاه^۳ دژ، گزدهم**

معنی: گرد آفرید می‌رفت و سهراب هم همراه او بود و گزدهم (پدر گرد آفرید) جلوی در قلعه آمد.

۱. **باره***: قلعه، دیوار قلعه، حصار (اسب هم معنی می‌دهد) / **۲. خسته**: زخمی / **۳. بسته**: کنایه از درمانده و ناتوان (شاید هم به بند کشیده شده) /

۳۷. **در باره^۱ بگشاد، گرد آفرید** **تن خسته^۲ و بسته^۳، بر دژ کشید**

معنی: گرد آفرید (شاید هم گزدهم!) در قلعه را باز کرد و بدن زخمی و درمانده (به بند کشیده شده) را به درون قلعه رساند.

آرایه و دستور: **جناس ناهمسان**: خسته و بسته / **مراعات نظیر**: باره و دژ / **نقش دستوری «تن»**: مفعول

۱. **خونین شدن دیده**: اغراق و کنایه از گریستن شدید، اندوه بسیار / **تناسب**: دل و دیده

۳۸. **در دژ بیستند و غمگین شدند** **پُر از غم دل و دیده خونین شدند^۱**

معنی: در قلعه را بستند و اندوهگین شدند و دل‌هایشان پر از اندوه شد و به شدت گریه کردند.

۱. پر از درد بودن: بسیار ناراحت بودن (کنایه) / ۲. برنا و پیر: تضاد و مجاز از همه (برنا: جوان) /

۳۹. ز آزار گردآفرید و هجیر

پُر از درد بودند، بُرنا و پیر^۲

معنی: پیر و جوان (همگی) به خاطر اذیت شدن گردآفرید و اسارت هجیر بسیار ناراحت بودند.

۱. نیکدل: کنایه از مهربان، پاکدل (گردآفرید) / ۲. شیرزن: تشبیه و کنایه از شجاع (نیکدل شیرزن: کنایه از گردآفرید) / ۳. پر از غم بودن دل:

کنایه از ناراحتی بسیار / ۴. دل: مجاز از کل وجود ساکنان قلعه / ۵. انجمن: گروه، مجاز از مردم (ساکنان دژ)

۴۰. بگفتند: کای نیکدل، شیرزن^۱

پُر از غم بُد از تو، دل^۴ انجمن^۵

معنی: به گردآفرید گفتند: ای زن مهربان و شجاع، همه دژنشینان به خاطر تو بسیار نگران و غمگین بودند

۱. رزم جستن: کنایه از جنگیدن / ۲. افسون: حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن / ۳. رنگ: حيله، مکر / ۴. دوده: دودمان، خاندان، طایفه

۴۱. که هم رزم جُستی، هم افسون^۲ و رنگ^۳

نیامد ز کار تو بر دوده^۴ ننگ

معنی: تویی که تو هم جنگیدی و هم حيله و نیرنگ به کار بردی و در نهایت هم رفتار تو مایه شرمندگی خاندان نشد.

آرایه و دستور: جناس: رنگ و ننگ / نقش دستوری «تو»: مضاف الیه /

۱. باره: قلعه، دیوار قلعه، حصار / ۲. برآمد: بالا رفت / ۳. بنگرید: نگرست، نگاه کرد (ماضی ساده از مصدر نگرستن)

۴۲. بخندید بسیار، گردآفرید

به باره^۱ برآمد، سپه بنگرید^۲

معنی: گردآفرید زمانی طولانی خندید سپس به بالای قلعه (دیوار قلعه) رفت و به سپاه توران نگاه کرد.

آرایه: واج آرایی: تکرار صامتهای «ب» و «ر» /

دستور: شیوه بلاغی: تقدم فعل بر سایر اجزای جمله در مصراع اول / نقش دستوری «بسیار»: قید / نقش دستوری «سپه»: مفعول

۱. زین: مجاز از اسب / ۲. شاه: مجاز از بزرگ، سردار (ترکان چین: تورانیان) (شاه ترکان چین: منظور سهراب است) (جناس: زین و چین) /

۳. رنجه گشتن: به زحمت افتادن، قدم رنجه کردن (کنایه) (رنجه: آزرده خاطر)

۴۳. چو سهراب را دید بر پشت زین^۱

چنین گفت: کای شاه^۲ ترکان چین

۴۴. چرا رنجه گشتی^۳، کنون بازگرد

هم از آمدن، هم ز دشت نبرد

معنی: وقتی گردآفرید سهراب را سوار بر اسب دید، با تمسخر چنین گفت: ای سردار و سالار تورانیان چرا به خودت زحمت دادی و آمدی؟! اکنون

هم از اینجا (جلوی قلعه) و هم از میدان جنگ برگرد! (دو بیت موقوف المعانی هستند). مفهوم: تمسخر و توصیه به بازگشت

۱. تو را: برای تو (رای متممی) / ۲. فرمان کردن: اطاعت کردن / ۳. رخ سوی توران کردن: کنایه از بازگشتن و رفتن به توران (وخ: مجاز از

وجود) (نامور: مشهور، معروف)

۴۵. تو را بهتر آید که فرمان کنی^۱

رخ نامور، سوی توران کنی^۲

معنی: برای تو بهتر است که اطاعت کنی؛ حرف مرا گوش کنی و به سرزمین توران برگردی!

مفهوم: تحقیر و تمسخر / توصیه به بازگشت /

آرایه و دستور: نوع فعل «آید»: فعل اسنادی در معنی «است».

۱. نباشی: نباید باشی / ۲. ایمن: محفوظ، مصون / ۳. بازو: مجاز از زور بازو / ۴. «خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش»: تمثیل و کنایه از اینکه:

انسان نادان با رفتارهای نادرستش، به خودش آسیب می‌رساند، زیان دیدن از جایی که فکر می‌کنیم سود دارد! (خوردن: کنایه از آسیب دیدن)

۴۶. نباشی^۱ بس ایمن^۲ به بازوی^۳ خویش

«خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش»^۴

شاهنامه، فردوسی

معنی: نباید خیلی به زور بازویت امیدوار باشی؛ در این صورت مثل گاو نادانی خواهی بود که به خاطر پهلوی چاقش، خودش را به کشتن می‌دهد!

مفهوم: از ماست که برماست / آسیب دیدن از طرف خود / نادانی باعث می‌شود که گاهی نقاط قوت عامل شکست ما شود.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱. به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را بنویسید. بیرون کشیدن، بیرون آوردن، بالا بردن، ترقی دادن

۲. دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد. تسمه، دوال، زین، کمند

۳. در گذر زمان شکل نوشتاری و گفتاری برخی کلمات تغییر می‌کند؛ مانند «سپید ← سفید»

■ از متن درس، نمونه‌ای از تحول شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید. درفشان: درخشان / اسپ: اسب

۴. در بیت‌های یکم و بیست‌وسوم، «چو» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

بیت یکم: چو آگاه شد دختر گزدهم ... («چو» حرف پیوند وابسته‌ساز به معنی «وقتی که»)

بیت بیست و سوم: درفشان چو خورشید شد روی او («چو» حرف اضافه در معنی «مانند»)

۵. در کدام بیت‌ها «متمم» با دو حرف اضافه آمده است؟

پاسخ: بیت دو: به جنگ اندرون / بیت دوازده: به سهراب بر / بیت بیست و دو: به تنگ اندر

قلمرو ادبی

۱. واژگان قافیه در کدام بیت‌ها، دربردارنده آرایه جناس‌اند؟

ابیات: ۶ (شیر، زیر) / ۷ (گرد، کرد) / ۱۳ (ننگ، جنگ) / ۱۹ (کرد، گرد) / ۲۳ (موی، اوی) / ۴۱ (رنگ، ننگ) / ۴۳ (زین و چین)

۲. مفهوم عبارات‌های کنایی زیر را بنویسید.

● سپهد عنان ازدها را سپرد: اسب را آزاد گذاشت / اختیار را به اسب واگذار کرد / اسب را تازاند

● رخ نامور سوی توران کنی: به توران برگردی / روانه توران شوی

۳. یک مثل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مثل، معادل

آن بنویسید.

مثل «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش». این مثل به این معنا است که گاو نادان از چاقی خودش ضربه می‌خورد؛ با این توضیح که گاو چون نمی‌فهمد،

زیاد می‌خورد و چاق می‌شود و به این چاق شدن افتخار می‌کند؛ اما نمی‌داند که این چاقی باعث می‌شود که قصاب او را انتخاب نموده و ذبح نماید.

این مثل در مورد انسانهایی به کار می‌رود که به دلیل نادانی با رفتارهای نادرست به خودشان آسیب می‌زنند. معادل: «از ماست که بر ماست» /

«دشمن طاووس آمد پر او» / «روبه کشته دم است» / «کرم درخت از خود درخت است» / «طوطی ز زبان خویش در بند افتاد»

قلمرو فکری

۱. دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟

پاسخ: اسارت هجیر به دست سهراب و شکست و گرفتار شدن گردآفرید

۲. معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد با او بسنده نبود / بیچید از روی برگاشت زود

معنی: گردآفرید از نظر جنگاوری توان مقابله با سهراب را نداشت؛ بنابراین از جنگ با او منصرف شد و اسبش را برگردانید تا فرار کند.

مفهوم: از پس حریف نیامدن و عقب نشستن

۳. فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟

پاسخ: بی‌همتا بودن (زمانه ز مادر چنین ناورید) / جنگجوی توانا و مشهور (همیشه به جنگ اندرون نامدار) / تیرانداز ماهر (بُند مرغ را پیش تیرش گذر) / زیرک و چاره‌جو (چاره‌گر بُد به جنگ) / زیبارو (درفشان چو خورشید شد روی او) / شایسته پادشاهی (سر و موی او از در افسر است)

۴. «حماسه» در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگیهای زیر:

■ **داستانی:** هر حماسه‌ای در بستری از حوادث شکل می‌گیرد.

■ **قهرمانی:** شاعر حماسه‌سرا با بهره‌گیری از واژگان و زبان حماسی می‌کوشد انسانی را به تصویر کشد که از نظر توانایی‌های جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد.

■ **قومی و ملی:** شاعر حماسه‌سرا بر آن است که اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و در زمینه‌ای از واقعیات به نمایش بگذارد.

■ **حوادثی خارق‌العاده:** طرح حوادث، انسان‌ها و موجوداتی که با منطق عینی و تجربه علمی هم‌سازی ندارند؛ نظیر وجود سیمرغ در شاهنامه فردوسی.

■ **بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان‌خوانی «شیرزنان» مقایسه کنید.**

این درس داستان بانوی دلاوری است به نام گردآفرید که برای دفاع از وطن جان خودش را به خطر می‌اندازد. درس شیرزنان نیز داستان دلاوری‌های زنان ایرانی است که در جنگ تحمیلی به دفاع از وطن مشغول بودند؛ بنابراین در هر دو درس زمینه‌های داستانی، قهرمانی و ملی و میهنی حماسه وجود دارد. اما زمینه خرق عادت در هیچ یک وجود ندارد.

گروه‌های مهم املائی

سهراب و هُجیر - آشفته و سراسیمه - مایهٔ ننگ - به کردار قیر - درع و زره - رعد خروشان - ویله و ناله - سهراب شیراوژن - زه کمان - عینان و سِنان - برخاست گرد - بسنده و سزاوار - سردار سپهبد - افسر و دیهیم - بینداخت فتراک - نظاره و تماشاگر - گُرز و شمشیر - سَمند سرافراز - باره و حصار - افسون و رنگ -

درس سیزدهم: شعر خوانی (دلیران و مردان ایران زمین)

۱. هنگامه: وقت، زمان (شور و غوغا هم معنی می‌دهد) / ۲. پُرآوازه: مشهور، معروف /

۱. چو هنگامهٔ آزمون تازه شد / دگر باره ایران، پُرآوازه^۲ شد

معنی: وقتی که زمان (شور و غوغای) امتحانی جدید به پا شد، نام ایران بار دیگر همه جا معروف گردید.

مفهوم: شور و حال وطن‌دوستی / وصف شجاعت مردم ایران

آرایه و دستور: نقش «دگر باره»: قید / نقش دستوری «پُرآوازه»: مسند

۱. خطه^{*}: سرزمین / ۲. نغز: نیکو، بدیع / ۳. پدram^{*}: سرسبز و خرم / ۴. خاک: مجاز از سرزمین / ۵. جان‌پرور: زندگی‌بخش /

۲. از این خطهٔ نغز^۲ پدram^۳ پاک / وزین خاک^۴ جان‌پرور^۵ تابناک

معنی: از این سرزمین نیکو، سرسبز و پاک و از این کشور زندگی‌بخش و نورانی ... (موقوف‌المعانی)

مفهوم: وطن‌پرستی و توصیف ارزش‌های کشور ایران

آرایه و دستور: تشخیص: جان‌پرور بودن خاک / جناس: خاک و پاک / تناسب: خطه و خاک / واج‌آرایی: تکرار مصوت کوتاه «پ» / نوع

ترکیب «خطهٔ نغز»: وصفی

۱. مرز: مجاز از سرزمین / ۲. فرخنده: خجسته، مبارک / ۳. مردخیز: پرورش دهنده مردان بزرگ / ۴. گنام: لانه، بیشه، کمین‌گاه / ۵. پلنگان: استعاره از انسانهای شجاع

۳. از این مرز فرخنده^۲ مردخیز^۳ گنام^۴ پلنگان^۵ دشمن ستیز

معنی: از این سرزمین خجسته پهلوان پرور که جایگاه پهلوانان جنگجو و دشمن ستیز است ... (موقوف المعانی)

مفهوم: دلاوری ایرانیان

۱. دگرره: دیگر بار / ۲. هنر: فضیلت، دانش، زیرکی / ۳. خیره*: متحیر، سرگشته [خیره شدن چشم: شگفت زده شدن (کنایه)] / ۴. روزگار: مجاز از مردم روزگار / تشخیص: دیده روزگار /

۴. دگرره، چنان شد هنر آشکار / کز آن خیره^۳ شد دیده^۴ روزگار^۲

معنی: ... دوباره آن چنان هنر و فضیلتی آشکار شد که مردم روزگار از آن شگفت زده شدند.

مفهوم: شگفتی مردم جهان از هنر و دلاوری ایرانیان

۱. هژیر*: چابک، چالاک / ۲. جنگ آور: جنگجو، شجاع / ۳. کین: انتقام، دشمنی

۵. دلیران و مردان ایران زمین / هژیران^۱ جنگ آور^۲ روز کین^۳

معنی: دلاوران و جوانمردان سرزمین ایران و چالاکان جنگجوی روز نبرد و انتقام ... (موقوف المعانی)

مفهوم: جنگ آوری و هوشمندی رزمندگان ایرانی

۱. جوشان: کنایه از پرخشم یا فراوان / ۲. فراز آمدن*: رسیدن، نزدیک آمدن / ۳. کران: کنار، گوشه، ساحل / ۴. فوج*: گروه، دسته /

۶. خروشان و جوشان^۱ به کردار موج / فراز آمدند^۲ از کران^۳ فوج^۴

معنی: مثل امواج دریا پر خروش و پرشور از گوشه و کنار کشور، گروه گروه برای جنگ به پا خاستند.

مفهوم: اتحاد ایرانیان برای مبارزه با دشمن / رفتن به جنگ

آرایه: تشبیه: ایرانیان به موج / جناس: موج و فوج /

۱. مردی: مردانگی / ۲. نهادند روی: رفتند، عازم شدند (کنایه) / ۳. جهان: مجاز از مردم جهان (مصراع دوم کنایه از: به شهرت رسیدن)

۷. به مردی^۱ به میدان نهادند روی^۲ / جهان^۳ شد از ایشان پُر از گفت و گوی

معنی: مردانه به میدان جنگ شتافتند و آوازه دلاوری «ها در دنیا پیچید.

مفهوم: مشهور شدن دلاوری ایرانیان در جهان

۱. آب و گل: مجاز از آفرینش (از آب و گل دیگر بودن: کنایه از تفاوت داشتن)

۸. که اینان ز آب و گل دیگرند / نگهبان دین، حافظ کشورند

معنی: (مردم جهان گفتند: که ایرانیان آفرینش متفاوتی دارند و از دین و کشورشان محافظت می کنند.

مفهوم: استثنایی و ممتاز بودن مردم ایران

۱. بداندیش: بدخواه، دشمن / ۲. آتش خرمن بودن: نابودکننده دشمن بودن (خرمن استعاره از وجود) / ۳. خدنگ: درختی است بسیار سخت

که از چوب آن نیزه و تیر سازند، اینجا مجاز از تیر و نیزه / ۴. گران: سنگین (مصراع دوم کنایه از: نابودگر و کُشنده بودن)

۹. بداندیشی^۱ را آتش خرمن اند^۲ / خدنگی^۳ گران^۴ بر دل دشمن اند

معنی: دلاوران ایرانی مانند آتشی سوزان و تیری کُشنده دشمنان را نابود می کنند

مفهوم: توصیف دلاوری های مردم ایران / دشمن ستیز بودن ایرانیان

آرایه و دستور: تشبیه: ایرانیان به آتش و خدنگ / نوع «را» در مصراع اول: رای فک اضافه (آتش خرمن بداندیش‌اند)
۱. نیست: وجود ندارد (فعل غیراسنادی) / ۲. فرهنگ: فرهنگ لغت، آداب و رسوم (ایهام) (مصراع دوم کنایه از این که هیچگاه تسلیم دشمن نمی‌شوند) / ۳. حرف: مجاز از سخن /

۱۰. زکس جز خداوندشان بیم نیست^۱ به فرهنگشان^۲ حرف^۳ تسلیم نیست

معنی: غیر از خدا از کس دیگری نمی‌هراسند و در باورشان تسلیم شدن در برابر دشمن معنایی ندارد.
مفهوم: خداترس بودن و تسلیم ناپذیری ایرانیان در برابر دشمن

۱. فلک: آسمان، مجاز از روزگار و مردم آن / ۲. عزم: اراده / ۳. ملک: فرشته /

۱۱. فلک^۱ در شگفتی ز عزم^۲ شماست ملک^۳، آفرین گوی رزم شماست

معنی: مردم روزگار از اراده و عزم شما شگفت‌زده هستند و فرشتگان، جنگاوری شما را تحسین می‌کند. (آمدن شاعر از غایب به مخاطب!)

مفهوم: ستایش عزم و رزم ایرانیان

آرایه و دستور: جناس: فلک و ملک؛ عزم و رزم / تشخیص: در شگفت بودن فلک و آفرین گوی بودن ملک /

۱۲. شما را چو باور به یزدان بود هم او مر شما را نگهبان بود

محمود شاهرخی (جذبه)

معنی: وقتی که شما به خداوند ایمان داشته باشید، قطعاً خداوند نیز نگهبان شما خواهد بود.

مفهوم: خداوند یاور بندگان خوب خودش است.

آرایه و دستور: نوع «را» در دو مصراع: رای فک اضافه (وقتی باور شما به یزدان بود / هم او نگهبان شما بود)

درک و دریافت

۱. کدام ویژگی‌های شعر حماسی را در این سروده می‌توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.

داستانی: این شعر ماجرای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را بیان می‌کند.

قهرمانی: موضوع این شعر دلاوری و شجاعت رزمندگان اسلام است

ملی و میهنی: موضوع این شعر مربوط به تاریخ و فرهنگ ملت ایران است

ویژگی خرق عادت ندارد. ضمن این که آرایه اغراق که از آرایه‌های پرکاربرد شعر حماسی است، در بیت‌های ۶ و ۱۱ دیده می‌شود.

۲. یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بنویسید.

گروه‌های مهم املائی

هنگامهٔ آزمون – خطهٔ نغز پدرام – مرز فرخندهٔ مردخیز – گنام پلنگان – خیره و متحیر – هُزیران جنگ‌آور – فراز آمدند – عزم و اراده – رزم و جنگ –

@farsisasani